info@payamdaily.ir

نخستین روزنامه صبح البرز

پیام آشنا

شماره ۱۵۳۰
سه‌شنبه / ۱۰ دی / ۱۳۹۸
۴ / جمادی الاول / ۱۴۴۱
31 / Dec/ 2019

صاحب امتیاز: موسسه همگامان اندیشه زمان
مدیرمسئول: محمود حیدری سردبیر: باهره حیدری
نشانی: کرج، بلوار تعاون، خیابان فرهنگ، جنب کانون کارشناسان، رسمی دادگستری
تلفن: ۳۲۵۳۲۸۳۸-۳۲۵۳۲۴۳۳-۰۲۶ فکس: ۳۲۵۵۳۸۳۸
فکس اینترنتی پیام آشنا: ۰۲۱-۸۹۷۸۶۷۳۹
امتیاز در طرح ارزیابی کیفی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۴۲/۴۶
چاپ: کارگر

خبرچه

ده‌ها اثر نقاش مشهور اسپانیایی تقلبی هستند!

تابلوهای نقاشی «خوآنیسیگو گویا» ـ نقاش مشهور اسپانیایی ـ میلیون‌ها دلار به فروش می‌رسد اما یک کارشناس بریتانیایی اخیرا مدعی شده است که بسیاری از آثار منسوب به «گویا» در حقیقت توسط دستیارانش خلق شده‌اند.

به گزارش پیام آشنا به نقل از گاردین نوشت، صحت اصالت دهها تابلونقاشی «گویا» هنرمند مشهور اسپانیایی ـ این روزها توسط یک تاریخدان برجسته هنر در بریتانیا زیر سوال رفته است. او مدعی است این تابلوها توسط خود «گویا» خلق نشده‌اند و در حقیقت توسط برخی از دستیاران کارگاه‌های متعدد این نقاش اسپانیایی کشیده شده‌اند.

«ژولیت ویلسون بارنو» که یکی از کارشناسان آثار «گویا» است، در گفت‌وگویی با نشریه «گاردین» بیان کرد: «موج‌ها باید آن دسته از آثارشان را که به «گویا» مربوط هستند دوباره مورد بررسی قرار دهند.»

او معتقد است بارها شاهد قورخته شدن تابلوهای نقاشی به اسم «گویا» در حراجی‌های مختلف بوده در حالی که اطمینان داشته این تابلوها توسط افرادی با مهارتی به مراتب کمتر از «گویا» خلق شده‌اند.

«ویلسون بارنو» این وضعیت را «چیزی شبیه به میدان جنگ» تشبیه کرد و گفت: «تابلوهای نقاشی که مشخصا نزد دیدرانگیز هستند هنوز هم صدا یا سیهوا به عنوان آثار «گویا» قورخته می‌شوند. همه می‌خواهند یک تابلونقاشی توسط «گویا» خلق شده باشد.»

«ویلسون بارنو» همچنین تاکنون مدیریت چندین نمایشگاه بزرگ آثار «گویا» در موزه «دل پرادو» و «آکادمی سلطنتی هنر» را برعهده داشته است.

او معتقد است ده‌ها اثر منسوب به «گویا» باید دوباره مورد بررسی قرار بگیرند که این کار سال‌ها تحقیق را می‌طلبد.

این کارشناس آثار هنری می‌گوید: «ما سال‌هاست که از مشکلات این کار (تایید صحت آثار «گویا» مطلق هستیم) اما اکنون زمان آن فرارسیده تا تحقیقات را آغاز کنیم. تقریبا هر موزه‌ای که دارای آثار هنری «گویا» نگهداری می‌کند دست کم یک تابلونقاشی بحث‌برانگیز را در مجموعه خود جای داده است. برخی از این تابلوها به طور مشخص آثار نقاشی هستند که در سال‌های نه چندان دور نقاشی شده‌اند اما تعدادی از آن‌ها به دستیاران کارگاه‌های متعدد «گویا» تعلق دارند.»

«ویلسون بارنو» با اشاره به این که بخشی از این مشکلات به اموال کارگاه سال ۱۸۱۲ «گویا» بازمی‌گردد، افزود: «ما فکر می‌کردیم هر آنچه که در فهرست اموال این کارگاه به ثبت رسیده به «گویا» تعلق دارد. با گذشت زمان من به این نتیجه رسیدم ممکن است برخی از آن‌ها به دست خود «گویا» خلق نشده باشند. مساله این است که «گویا» همچون سایر هنرمندان بزرگ، تاریخ کارگاهی فعال با حضور و شرکت دستیارهایش داشته است. در نتیجه بسیاری از این نقاشی‌ها با اینکه ممکن است توسط فردی به جز «گویا» خلق شده باشند اما همگی به عنوان خروجی کارگاه «گویا» شناخته می‌شوند.»

این تاریخدان هنری افزود: «موزه «متروپولیتن» نیویورک، تاکنون نام «گویا» را از چندین تابلونقاشی مجموعه‌های خود برداشته است اما موفق نشده صاحب اصلی این آثار و زمان مشخص خلقشان را تشخیص دهد.»

«خوآنیسیگو گویا» که از سال‌های ۱۷۴۶ تا ۱۸۲۸ زندگی کرده است، برای خلق شاهکارهایی از جمله مجموعه تابلوهای نقاشی فجایع جنگ شناخته می‌شود.

تلنگر

کنسرتی برای دو شرکت کننده برنامه عصر جدید

در راه گم شدن بدتر از راه گم کردن است

عوامل «عصر جدید» در حالی در تدارک ساخت سری دوم این مجموعه هستند که برامران هنرمند کردستانی که در اولین فصل از برنامه به شهرت رسیدند قرار است ۲۶ دی ماه کنسرتی را در شهر هشتگرد برگزار کنند. برگزاری کنسرت این دو هنرمند در شرایطی اتفاق می‌افتد که طی ماه‌های اخیر زمزمه‌هایی درباره پیشنهادهای چشمگیر به چهره‌های مطرح شده در این برنامه برای حضور در برنامه‌های مختلف و بهره بردن از فضای تبلیغاتی آنها شنیده می‌شود. چندی پیش یکی از نشریات روزانه از درخواست ۲۰ میلیونی یکی از خواننده‌های مطرح شده در این برنامه برای حضور در یک برنامه تلویزیونی شبکه ۳ سیما خبر داد. برخی از برنامه‌های تلویزیونی هم تهدید محسوب می‌شوند و هم قرصت اما صموماً بحث استعدادیابی و معرفی آنها به جامعه که به میان می‌آید آنچه بیشتر دیده می‌شود بخش قرصت این ماجراست. تصور من این است که لابد با معرفی یک استعداد نوظهور گاه پسندیدهای کردهایم این نگاه یک بعدی و آرمانی تنها به منفعت لحظه‌ای کسی است که ستاره نیست و ما می‌خواهیم از او سلبریتی بسازیم اما در نگاه واقع گرایانه این اتفاق بعدهای اجتماعی و روانشناسانه دارد که هزینه تبعات تلخ آن کم هم نیست. به یاد داشته باشیم که یک شبه از یک چهره ستاره ساختن ممکن است تهاجم و تهدیدی هراس‌آور هم باشد. سنجش گروه داوران یک برنامه تلویزیونی بر مبنای حرفه‌ای و اصولی نیست، ممکن است درست یا نادرست باشد. نباید رأی تأیید آنها را از نظر فنی و هنری کاملاً مورد وثوق بدانیم. چهار داور آن هم در شرایط احتمالاً احساسی نسبت به استعداد هنری یک نفر نظر مثبت داده‌اند - نمی‌گویم غلط چون اعتقادی به نگاه مطلق ندارم و این امر را نسبی می‌دانم- برای ورود این چهره به عالم هنر لازم است کار او آنالیز و بازبینی شود. اگر فعالیت او در یک رشته موسیقی است گروهی متخصص کارش را بازبینی کنند. اگر راهنمایی لازم است ارائه کنند و اگر نیاز به تلاش بیشتر بود به او تأکید کنند. باید استادان این حوزه تشخیص دهند که این کشف استعداد حیانی کاذب، لحظه‌ای و هیجانی است یا اینکه بواقع هنری در آن نهفته است. اگر هنر است نیاز به پرورش و رسیدگی دارد اینکه بدون هیچ زمینه‌سازی از او چهره‌سازی می‌شود شبیه ستاره‌های قوتبالی که عموماً با هیجان بالا آمده‌اند وقتی به قردی به شکل غیرواقعی بها می‌دهیم او را سوار بر موجی می‌کنیم که را مبادا گشتی ندارد بر خود در غیر علمی، با تهابه منزله کشتن آنهاست یعنی نه تنها کمکی نکرده‌ایم، بلکه او را از راهی که در زندگی‌اش می‌توانست پله به پله بالا بیاید منحرف کرده‌ایم و به راهی سوق داده‌ایم که هاج و واج و مبهوت مانده‌اند.

سعید محمدزاده اکبری
استاد دانشگاه

فال ۴۰۲

امروز با حافظ

هلالی شد تنم زین غم که با طغرای ابرویش
که باشد مه که بنماید ز طاق آسمان ابرو
رقیبان غافل و ما را ز آن چشم و جبین هر دم
هزاران گونه پیغام است و حاجب در میان ابرو

خوانش

عهدبستی
آنچه بین ماست ابدی ست
یادم رفت که بپرسم آیا
عشق را می گویی
یا رنج را؟

نزار قبانی

اذان شرعی

اوقات شرعی فردا

اذان صبح	طلوع آفتاب	اذان ظهر	غروب آفتاب	اذان مغرب
۰۵:۴۳	۰۷:۱۵	۱۲:۰۸	۱۷:۰۱	۱۷:۲۰

برگه

شعله های بزرگ ناشی از جرقه ای کوچک است.

دانته

تحلیل

تحلیل سریال پاتریک ملروز بر اساس اختلال های روانی (بخش سوم)

سلطه جویی و قدرت طلبی، بنیاد خانواده را از درون متلاشی می کند

محمدرضا صمدی

میتی سریال پاتریک ملروز که بر اساس رمان های ادوارد سنت آبین طراحی و تولید شده است، با قلم دیوید تیکولز به فیلمنامه، و توسط ادوارد برگر کارگردانی شده است. در بخش قبل به اتزوا به عنوان یکی از پیچیده ترین حلت های روحی بشر و قوانین سخت و پیچیده که باعث اضطراب و هراس می شود پراخته شد. در این بخش به شرح و تحلیل سایر وقایع فیلم می پردازیم.

دخیل تبودن مادر در تربیت فرزند که نتیجه ی این قانون تیز تخریب احساسات مادری بود. در گذر زمان تمامی مسئولیت ها و محبت های مادرانه به دست فراموشی سپرده شد. به طوری که تنگاه مادر و فرزند در دوران میانسالی پاتریک و مستی مادر، همچو تگاه دو دوست قدیمی می شود که بتایه خاطرات تلخی که از یکدیگر داشتند سبب شده تا تمام رشته های عواطف صمیمانه و اعتمادهای صادقانه ی میانتان گسسته شود.

برای درک این موضوع باید پدری را تصور کرد که از ارث محروم شده و در مقابل آن مادری که در خانواده ای ثروتمند رشد کرده است البته از آن ثروتمندانی که درصد قلیل توجه سرمایه شان را با ثبت اختراع مایع رختشویی به دست آورده اند. و چون تنها فرزند خانواده بود تمام ثروت خانواده اش به او تعلق گرفته است. همچنین ازدواج خود را با مردی تصور می کرد که مطیع او باشد و بتواند او را به اصطلاح کنترل کند اما نه تنها این اتفاق رخ نمی دهد بلکه پس از ازدواج با دیوید به یک حیوان خانگی مطیع و وفادار به ارباب تبدیل می شود.

رابطه ی آن دو به قدری سرد می شود که دیوید حتی به التور اجازه تمی دهد که در تربیت پاتریک کوچک ترین نقشی داشته باشد. زیرا التور به ازدواج با دیوید راضی می شود. اما دلایلی که باعث می شوند تا والدین، عبوس و تند مزاج شوند. و اصول اخلاقی و بعضاً فرهنگی را نیز رعایت نکنند چیست؟ اگر بتوانیم کمی به روحیات دیوید و التور نزدیک شویم و به صورت مجزا شخصیت شان را بررسی کنیم، شاید درک این موضوع برایمان آسان تر شود.

دیوید و التور هردو قربانی پرورش اشتباه خانواده ای بودند که آنها تنها قربانیان حسرت های عاطفی والدین شان بودند. اما دیوید در طول زندگی با موقع اسف باری روبرو بود که گلر کردن از آنها تقریباً محال، و زمین خوردن به واسطه ی آنها دردناک تر بود.

تیکلاس برای بریجیت تعریف می کند که دیوید در جوانی علی رغم استعدادی که در آهنگسازی داشت، برای آنکه پدرش را از خودش راضی نگهدارد برای ادامه ی تحصیل رشته ی پزشکی را انتخاب می کند اما برخلاف انتظار، پدرش به قدری از انتخاب دیوید خشمگین می شود که او را از ارث محروم می کند. پس از ازدواج متوجه می شود که همسرش تنها به خاطر آنکه خانواده ی او جزو دوک های سرشناس انگلیس بودند با او ازدواج کرده و از آنجایی که می دانست که از ارث محروم شده، تصمیم داشت تا او را مدیون خویش قرار دهد. او حتی از سوی دوستانش تیز مورد تمسخر قرار می گرفت که ته در حرفه ی مورد علاقه اش قدم گذاشته، نه سبب افتخار خانواده اش شده و آخر کار تیز خورد را در سایه ی حمایت مالی همسرش پنهان کرده است. حال دیوید چگونه می توانست خود را از حصار تگاه های انتقام جویانه ای که تمام تزدیکانش بر او روا می داشتند رها سازد؟ اگر ما جای دیوید بودیم چگونه رفتار می کردیم؟

کتاب آسیب شناسی روانی که اختلال های روانی را متوط بر دیدگاه بالینی مورد بررسی قرار داده است، اختلال شخصیت خودشیفته را این گونه شرح می دهد: رویکرد روانکاوی فروید، خودشیفتگی را تاکامی در فراتر رفتن از مراحل اولیه ی رشد روانی - جنسی در نظر می گیرد. نظریه های جدیدتر رابطه ی شیء روی تأثیر رابطه ی آشفته ی والد - فرزند بر رشد درک خویشتن کودک تأکید می کنند. هر کودکی تیاز دارد والدینش دستاوردهای او را تأیید کنند و به آنها پاسخ های مثبت بدهند. کودک بدون اینها تایمن می شود. این تایمنی به طرز اسرارآمیزی در خودوالایتی کاذب جلوه گر می شود که مـی توان آن را از تلاش فرد برای جبران کردن آنچه قبلاً از زندگی اش حذف شده، برداشت کرد (کوهـات ۱۹۷۱، ۱۹۶۶). این افراد که از شـالوده ی محکمی برای خود سالم بی بهره اند خودکاذبی را به وجود می آورند که به طور متزلزلی بر عقاید خودبزرگ-بینی و قهرمانی پیوسته درمورد شایستگی و جذلیت آنها استوار است (مسترسون و کلین، ۱۹۸۹). بنابراین، اختلال شخصیت خودشیفته را می توان به صورت ابراز این تالمتی و تیاز به توجه کودکی در فردبزرگسال برداشت کرد.

کارشناس کارگردانی سینما

ادامه دارد...

یادداشت

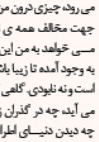

لیلابلندی

خیلی وقت است دارم تلاش می کنم تا به همه ی جمله خودم نشان بدهم که در پس بدترین اتفاق ها هم خیری نهفته است درست در زمانی که افکار بیشتر آدم های دور و برم رو به نامیدی می رود، چیزی درون من می جوشد. حسی در جهت مخالف همه ی نامیدی ها این حس می خواهد به من این را بقولاند که زندگی به وجود آمده تا زیبا باشد. انتهایش نه تباهی است و نه نابودی. گاهی که زندگی بر من تنگ می آید، چه در گذران زندگی شخصی ام و چه دیدن دنیای اطرافم که در جنگ و رنج و تنهایی فرو رفته، پس از دقایقی فکر کردن این سوال برایم پیش می آید که از تولد اولین انسان، جهان هم غم به خودش دیده است و هم شادی و آرامش. علت وجود این همه رنج چیست و دنیا چطور تا اینجا دوام آورده است؟ یکی از جواب هایی که به ذهنم می رسد و مایه آرامشم می شود این است که این رنج ها فقط ویژه ی زمان زندگی ما نیست. همیشه در طول تاریخ هر فردی که به دنیا آمده است در زندگی اش سختی و مشکلات داشته. روزهایی بوده که او تا ته دل خندیده و روزهایی بر بیچارگی اش گریسته. لحظه ای ترسیده و روزی مانند قهرمان زیسته برنده کسی بوده که توانسته در میان این همه کوران مشکلات دوام بیاورد و شادی و عشق حقیقی را پیدا کند. حتی در میان میدان های جنگ هم، عشق دیده شده. هیچ جا فقط سراسر بدی نبوده. هیچ روزی نبوده که فقط شرارت و بدی داشته باشد. کتابفروشی ها و سینما ها پر از کتاب ها و فیلم هایی است که فداکاری و شرح عشق های آدم ها در روزهای سخت را به رشته تحریر درآورده اند و به تصویر کشیده اند. من فکر می کنم روز بد نداریم. حال بد نداریم. اتفاق بد نداریم. اتفاق ها می افتند و این ماییم که تصمیم می گیریم چه نامی روی آن ها بگذاریم.

فکر کردن بیشتر به پیش آمدهای زندگی ام، دستاوردهای ارزشمندی برایم داشته است. هر بار رویدادی در زندگی ام رخ داده، چه باعث خوشحالی ام شده باشد چه غم، با گذشت زمان، دلیل رخ دادنش را فهمیده ام. با باور قلبی ام و اطمینان کامل می گویم که حتی به ظاهر وحشتناک ترین اتفاقات زندگی ام همان هایی بوده اند که مرا یک قدم بزرگ جلو انداخته اند و نمی توانم زندگی ام را بدون رخ دادن آن ها تصور کنم. همان اتفاق هایی که در ابتدا مرا به زانو درآورده اند در نهایت سبب شده اند تا قوی تر شوم و مثل سنگی که به دست مجسمه ساز تراشیده می شود شکل بگیرم. اینجا بوده که فهمیده ام دنیا بر پایه ی عشق و امید بنا شده است. روزی که این را فهمیدم روز خوشبختی من بود. انگار که تمام دریچه های نور به سوی قلبم باز شد. همان دریچه هایی که خودم با دستان خودم بسته بودم. بعد از آن دیگر از هیچ چیز نترسیدم از فکر هیچ واقعه ی تلخی نهراسیدم و نگران نشدم. چون ایمان داشتم و دلرم که در نهایت هر چیزی خوبی و عشق و آزادی نهفته است و زندگی تلاش برای پیدا کردن راه های خوشبختی است.

به نظرم خدا دنیا را نیافریده که کسـی تنها بماند که تلخی و رنج سراچهام همه چیز باشد. آفریننده ی زیباترین جنگل ها و کوه ها، گل های زیبا، خلاق عشق و دوست داشتن و تمام شگفتی های این دنیا، چطور می تواند رنج بیهوده برای کسی بیافریند؟ سختی ای هم اگر هست، برای این است که هر روز بیشتر از قبل در وجود خدا گم شویم و با او یکی شویم. که مزه عشق واقعی را بچشیم. خدا دنیا را با عشق آفریده با گذشت میلیون ها سال از زندگی بر از رنج بشر روی زمین، تا به حال فکر کرده اید که چرا هنوز هم بچه ها به دنیا می آیند؟ او هر روز دارد با فرستادن آدم های بیشتر به کره ی زمین به زبان تمام ملیت ها می گوید که هنوز هم از بشر نا امید نشده است.

خدا مثل خیاط ماهری است که دارد اندازه هـای ما را می گیرد تا لباسی زیبا برایمان بدوزد. تنها کار ما این است که بایستیم و از تصور لباس زیبایی که قرار است برای ما دوخته شود، قند توی دلمان آب شود. مثل کسی که خیالش از بابت خیاطش راحت است ما هم اگر اختیار زندگی مان را به دست خدا بدهیم، با آسودگی پیش می رویم. کافی است دستانمان را به او بدهیم. چشمانمان را هم ببندیم و دل به راهی بسپاریم که او می خواهد ما را ببرد. او به جای ما می جنگد. زخمی می شود و ما را صحیح و سالم به مقصد می رساند. اگر خودمان دستمان را ول کنیم خدا غمگین می شود. چون می داند یا در هر راه دیگری که بگذاریم می شکنیم. زخم برمی داریم و در میان هیاهو گم می شویم و دیگر حتی صدای او را هم نمی شنویم که می خواهد کمک مان کند. دوباره اوست که نشانه ها را سر راهمان می گذارد. آدم های خوب و بد را وارد زندگی ملن می کند. فقط برای اینکه هر کدام صدایی شوند در گوش ما که برگردیم.

این فلسفه ی تمام تلخی ها و شادی های زندگی ماست. خدا مـی خواهد به جای ما بجنگد و زندگی ملن را به بهترین شکل جلو ببرد. می خواهد ما کمتر آسیب ببینیم. درست آنجا که تاب و توانمان تمام شده و دیگر امیدی نداریم باز هم خداسـت که دستانش را روی شانه های ما می گذارد. خاک لباس هایمان را می تکاند. لبخندی می زند و دستهای ضعیف ما را می گیرد و بار دیگر بلندمان می کند. آنقدر این کار را تکرار می کند تا در سـفر به سوی عشق و جاودانگی با او یکی شویم. وقتی به نظر می آید همه چیز را از دسـت داده ایم، اولین موج نوری که به سمت ما می آید از جنس امید است. با همان ما را از جا بلند می کند. با همان دست های قوی از جنس نور و امید و عشق. خودمان را بادل و جان به او بسپاریم و این را به یاد داشته باشیم که هیچ کسی در این دنیا به اندازه خدا با ما عشق نمی ورزد.

قلبتان پر از امید و نور و آرامش و عشق بادا
قلبتان پر از خدا بادا

بریده جراید

تلاش برای به رسمیت شناخته‌شدن

شهر کتاب: بهروز هاشمیـ ریک برن، در کتاب بازی‌ها، هر تماس صمیمانه را نوعی توازش می‌داند و هر توازش را تلاشـی برای به رسمت شـناختن حضور دیگری تعریف می‌کند و به سادگی چنین می‌نویسد: «اگر توازش نتنوی، مخت می‌پژمد» به عبارت تخصصی‌تر، اگر حضورت به رسمیت شناخته نشود، از مسیر روان‌رتجوری به درهٔ روان‌پریشی پرت می‌شوی. طبق این دیدگاه، تروریست ترور می‌کند تا عکسش در صفحهٔ اول روزنامه‌ها چاپ شود. این چند جمله می‌تواند فیلم جوکر را خلاصه کند.

فیلم با مبـارزهٔ آرتور فلک یا همان جوکر (با تقش آفرینی به یاد ماندنی خوآکین فینیکس) آغاز می‌شود. آرتور که کارآمز خوش‌قلبی است تمامی تلاش خود را به کارمی‌بندد تا اصطلاحا مختش تبکد. او علی‌رغم تلاش‌های وافرش برای به رسمیت شناخته‌شدن، دائماً از طرف جامعه طرد و تحقیر می‌شود. با مشکلات روانی زیادی از جمله ناخویشتن‌داری عاطفی (اختلالی که در آن فرد تمی‌تواند جلوی خنده یا گریه‌اش را در شرایط تغیر معمول بگیرد) و اختلال شخصیت اسکیزوتایپی دست و پنجه ترم می‌کند. آرتور با جمله‌ای به یادماندنی وضعیت خود را توصیف می‌کند: بدترین قسمت داشتن یک بیماری روانی این است که جامعه از تو انتظار دارد طوری رفتار کنی که انگار آن بیماری را تداری.

آرتور به سادگی تسلیم تمی‌شـود: نگه‌داری از مادر، کار کردن به عنوان دلقک، علاقه به شرکت در برنامهٔ زندهٔ تلویزیونی، صحبت با روانشناس، مصرف دارو، دست و پا زدن برای برقراری ارتباط با خانوادهٔ وین و اجرای استندآپ از جمله تلاش‌های بی‌نتیجهٔ او برای فرار از پکیدن مختش است. تهایتاً آخرین رسمگی که او را به عنوان یک موجود به "رسمیت شناخته شده" تگه داشته است تیز پاره می‌شود و آرتور از گذشته خود و مادرش آگاه می‌شود. آرتور به شخصیتی تبدیل می‌شود که دیگر چیزی برای از دست دادن تدارد. یک بمب ساعتی متحرک.

تمایش کتشن مجری در برنامهٔ زنده را کمک یک خوش‌شانسی، بهترین فرصت برای به رسمیت شناخته‌شدن است. حالا دیگر برای او مهم‌تیست خوب دیده شود یا بد. او راه دیده شدن را پیدا کرده است. او حالا باید کاری کند که مختش تبکد و همین کار را طی یک تمایش با شکوه انجام می‌دهد. اینتگوته جوکر زاده می‌شود و بالقوگی‌اش را بالفعل می‌کند.

این فیلم از لحاظ ساختار و محتوا، مخاطب را به یاد فیلم "رانندهٔ تاکسی" می‌اندازد. می‌توان گفت که شخصیت جوکر تا حد زیادی شبیه شخصیت تراویس بیکل است. داستان تقریباً همان روند را طی می‌کند و حضور رابرت دنیرو در فیلم تیز این موضوع را یادآوری می‌کند. هر چند از لحاظ قدرت این دو فیلم را هم‌تراز هم تدیدم، اما به تظرم همین که این فیلم توانست از جاهی شریف به فیلم مارتین اسکورسیزی بدهد، برای من مخاطب کافی بود.

فیلم چگونگی فاصله گرفتن جوکر از عقلانیت و پیتی گرفتن را، چنون را تسیاً خوب‌تتان می‌دهد. اما بیشتر از این که معدلی مخاطب را برانگیخته کند، حس همدردی را در او بیدار می‌کند. این روش که روش کلیشه‌ای سـیمای «الیوود اسـت»، دامن فیلم ۲۰۱۹ **joker** را تیز می‌گیرد. تاد فیلیپس و تیم نویسندگی‌اش به جای این که به مخاطب تتان دهند که یک جوکر چطور ساخته می‌شود، بیشتر سعی می‌کنند با ایجاد حس ترحم و دلسوزی احساسات مخاطب را جریحه‌دار کنند. دستکاری عواطف و ایجاد احساس ترحم از لحاظ روانتشاختی هدف مناسبی محسوب تمی‌شود.

بعد از فیلم‌هایی که با رویکرد معدلی ساخته می‌شوند، معمولاً مخاطب حس می‌کند شـخصیت داستان را درک کرده و به شناخت بهتری از او رسـیده است ولی در فیلم‌هایی با رویکرد دوم، معمولاً مخاطب فیلم به شدت هیجانی است و سعی می‌کند خود را جای شخصیت اصلی بگذارد و به او به خاطر رفتارهایش حق بدهد. در رویکرد اول، شناخت شخص درگیر شده است و پیش‌فرض‌های اخلاقی‌اش تکان می‌خورد؛ در رویکرد دوم، اصطلاحا مخاطب سمپات شخصیت اصلی داستان می‌شود و خود را جای او می‌گذارد و به او کاملاً حق می‌دهد. باید در تظر داشت با توجه به مدیوم سیتما و محدودیت‌های انسانی ذهن مخاطب، فیلمی وجود تدارد که این دو رویکرد را به شکلی تاب داشته باشد و همهٔ فیلم‌ها لاجرم ترکیبی از این دو رویکرد هسـتند. با همهٔ این اوصاف، به تظر شخصی من فیلم "رانندهٔ تاکسـی" بیشتر با رویکرد اول پیش رفت و "جوکر" با رویکرد دوم.

سؤال اساسی این اسـت که آرتور جوکر شد یا انتخاب کرد که جوکر شود؟ ویکتور فرانکل، روانتشاس بزرگ آتریتی سه سال در اردوگاه کار اجباری تازی‌ها در شرایطی به مراتب دهشتناکتر از گاتهام آرتور، زندگی کرد. با این وجود او بعد از شرح و بررسی کامل این شرایط تغیر انسانی در کتاب انسان در جسـت جوی معنا تتیجه‌گیری تکان‌دهنده‌ای می‌کند: انسان‌هایی که شرافت انسانی‌شان را در این شرایط از دست دادند خودشان انتخاب کردند که دیگر شریف تباشند و بر عکس، او اعتقاد داشت این خود زندانیان بودند که انتخاب کردند خوب بمانند یا بد. فرانکل ویژگی یک انسان قوی و مسئول را از خودفرارودتگی می‌داند. یعتی فرد علی رغم شرایط دردناکش از خویش فرار تکرد و تسلیم شرایط بیروتی تشود.

در فیلم این دیدگاه احساس تمی‌شود. فیلم بیشتر به ما می‌گوید که شرایط بیروتـی آرتور را جوکر کرد. نه انتخاب فردی او. از این منظر جوکر را که به توانمندی‌هایش یا کشتن مجری فعلیت می‌بخشد، تمی‌توان کاراکتری قدرتمند یا احساس فاعلی بالاقلمداد کرد.

تسیت جوکر خوآکین فینیکس به جوکر هت اجر کاملاً با تسیت فیلم جوکر به فیلم تاکسی درایور فرق دارد. در مورد دوم فیلم جوکر توانست ادای جنس شریف به فیلم رانندهٔ تاکسی کتد ولی به هیچ وجه از سایه آن خارج تشد و ایهت آن را تتوانست لمس کند.

در مورد اول شرایط برای فینیکس بسیار سخت بود. اجر کاملاً این وادی را فتح کرده بود و به شدت روی این تقش سایه انداخته بود. برای مخاطب علمی سیتما چون تگارنده پیش از دیدن فیلم، باور این که بتوان جوکری ساخت و از سایه جوکر هت اجر خارج شد تاممکن می‌تمود اما خوآکین فینیکس با قدرت زیادی از پس این کار بر آمد و بازی‌ای قدرتمند متحصر به فرد و به یاد ماندنی ارائه داد. اگر فیلم تاد فیلیپس توانست به خوبی ادای دیتی‌به فیلم اسکورسیزی کتد، فینیکس توانست جوکری کاملاً مستقل و متفاوت از هت اجر خلق کتد بی شک بازی خوآکین فینیکس بزرگترین تقطه فیلم است.

از تمام خوانندگان پیام آشنا می خواهیم، یکی از مهم ترین مشکلاتی که در محله ی زندگی خود با آن دست به گریبان هستید برایمان پیامک کنید تا در ستون «پیامک های وارده» با نام تان-در صورت تمایل-منتشر شود.

SMS
۳۰۰۰۴۸۰۲۶۰۰۶۰